

## منوچهری دامغانی

۱ - ترجمه احوال .

### ۱ - اسم و لقب

محمد عوفی در لباب الالباب ( طبع لیدن ج ۲ ص ۵۳ ) اسم و لقب وی را ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد ثبت کرده ، رضاقلی خان هدایت در تذکره مجمع الفصحاء ( طبع طهران - ج ۱ ص ۵۴۲ ) حکیم ابوالنجم احمد و در مقدمه ای که بدیوان او نوشته است و کراراً در طهران چاپ شده « حکیم ابوالنجم احمد بن یعقوب » ضبط کرده است . از اشعار خود منوچهری درین باب چیزی بر نمی آید ولی چون تذکره لباب الالباب نسبت به دیباچه ای که هدایت بردیوان وی نوشته اقدم است و مأخذ نسبی که مؤلف اخیر ذکر کرده معلوم نیست قول محمد عوفی معتبرتر می نماید .

### ۲ - مولد و مسکن

امیردولت شاه بن علاء الدوله بختیشاه سمرقندی در تذکره الشعراء ( طبع لیدن ص ۴۰ ) تصریح کرده است که : « از ولایت بلخ است اما در غزنین بودی » و بهمین جهت حاج لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در تذکره آتشکده اسم او را درسلک شعرای بلخ ثبت کرده ولی خود در یکی از قصاید معروف خویش خطاب به ممدوح پس از ذکری از اعاشی و ابونواس بن هانی و علی بن ابراهیم موصلی شعرای عرب که از دیار خویش

بمدحت نزد امرای زمان رفته‌اند و تشبیه ایشان بخود این بیت را گفته است :

### سوی تاج عمرانیان هم بدینسان بیامد منوچهری دامغانی

وازین بیت مسلم میشود که او از مردم دامغان بوده و چون قسمت اول از عمر خویش را در گرگان گذرانده و در دربار پادشاهان آل زیار بوده است بقراین میتوان گفت از بلخ برخاسته زیرا اگر از بلخ برمی‌خاسته است نزدیکترین دربار پادشاهی که شعرارا جلب کند دربار آل ناصر در غزنی بوده و بدانجا میرفته است و نه به گرگان بمداحی پادشاهان آل زیار ، و بالعکس چون از دامغان برخاسته نزدیکترین دربار بدانجا دربار آل زیار در گرگان بوده است چه طبیعی است و چندان بحثی را درخور نیست که خاصه در آن زمان که وسایل ربط بین شهر های ایران چنین نبود است شعرای مستعد به نزدیکترین درباری که در جوار موطن ایشان باشد می‌رفتند و اختیار را جز بر مجاورت نمی‌کردند . اماممکن است به تبعیت از قول دولت‌شاه گفت که پدران وی از مردم بلخ بوده‌اند ولی خود در دامغان پرورش یافته . هر چند که این حدس نیز متکی بر دلیل متقن نیست . در هر حال ، مسلم است که او را در زمان وی دامغانی شناخته‌اند چنانکه خود نیز گفته است و مؤلف هفت اقلیم هم وی را در سلك شعرای دامغان شمرده و مؤلف مجمع الفصحا نیز او را دامغانی خوانده است ولی سید نورالدین بن سید محمد صدیق‌خان بهادر در تذکره نکارستان سخن ( ص ۱۰۶ ) نتوانسته است مولد او را تشخیص دهد و نوشته است : « مولدش دامغان یا بلخ » .

اما مسکن او ، آنچه دولت‌شاه نگاشته است و بر آن شده که در غزنی ساکن بوده در قسمت آخر عمر وی است چنانکه بعد خواهد آمد و مسلم خواهد شد که در اواخر عمر به غزنی رفته و مدح سلطان مسعود بن محمود غزنوی کرده است ولی مبرهن است که پیش از آن مدتها در گرگان در دربار آل زیار اقامت داشته و از اشعار وی نیز مستفاد میشود ، چنانکه چندجا از ابر مازندران و کوه البرز اسم برده و از مناظری که در اوصاف طبیعی خود رسم کرده معلوم است که در سواحل بحر خزر مقیم بوده است .

### ۳ - لقب

دولت‌شاه سمرقندی لقب « شصت گله » را بر نام وی افزوده و نوشته است : « بغایت متمول و صاحب مال بوده و به شصت گله از آن شهره شد » و پس از وی تذکره نویسان همه این لقب را در حق وی قائل گشته‌اند و این عبارت را « شصت گله » ( بکاف فارسی و لام مشدد ) و هم « شست گله » ( به کاف عربی و لام مخفف ) خوانده‌اند و بعضی گفته‌اند که چون احشام و گله‌های فراوان داشته او را « شصت گله » ( صاحب شصت گله غنم ) لقب داده‌اند و طرفداران روایت دوم بر آنند که چون شصت یعنی ابهام دست وی تقصی داشته و کل و کله در لغت به معنی اعرج و اشل است او را « شست گله » یعنی ( صاحب ابهام اشل ) خوانده‌اند ولی معلوم میشود که این لقب شصت گله یا شصت گله متعلق بوی نبوده و لقب شاعر دیگری است با اسم شمس الدین

احمد بن منوچهر شصت کله که در هیچیک از تذکره‌ها نام وی بمیان نیامده و فقط در کتاب «راحة الصدور وآية السرور» تألیف نجم الدین ابی بکر محمد بن علی بن سلیمان بن محمد بن احمد بن حسین بن همة راوندی که کتاب معروف تاریخ سلجوقیان است ذکر می‌شود ( طبع اوقاف گیب ص ۵۷ - ۵۸ ) و در آنجا بنام « امیر الشعراء و سفير الكبراء شمس الدین احمد بن منوچهر شصت کله » تصریح می‌کند و از فحوای کلام مسلم است که معاصر مؤلف و سید حسن غزنوی شاعر شهیر قرن ششم مشهور به سید اشرف و بنا برین قطعاً از مردم قرن ششم بوده و زیاده از صد سال پس از منوچهری آمده است و در زمان سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی معروف به طغرل سوم ( ۵۷۱ - ۵۹۰ ) در حیوة بوده و مؤلف کتاب سال ۵۸۰ با وی مصاحبت کرده است و از اشعار وی جز این سه بیت که در همان کتاب ثبت است چیزی باقی نمانده :

صبح بی روی تو نفس نزنند      نفس عشق بیتو کس نزنند  
 وصل تو نگذرد بکوی امید      تا در خانه هوس نزنند  
 بنده گر با تو یکنفیس بنشست      جز بر آن یاد یک نفس نزنند

پس از آن ابتدا دولت‌شاه در تذکره الشعراء و بعد از او به تبعیت وی کلیه تذکره نویسان بخطا رفته‌اند و لقب « شصت کله » را که متعلق به شمس الدین احمد بن منوچهر شاعر قرن ششم و از اقران سید حسن غزنوی بوده است بخطا به احمد منوچهری شاعر قرن پنجم نسبت داده‌اند و دلیل این شبهه هم واضح است باین معنی که چون اسم منوچهری احمد بوده و آن شاعر دیگر هم احمد بن منوچهر نام داشته است

کلمه احمد و منوچهر که در اسم این دو مشترك است باعث شده که لقب احمد بن منوچهر را با اسم احمد منوچهری بخطا افزوده اند .

#### ۴ - تخلص

مؤلف مجمع الفصحا نخستین کسیست که به حقیقت اشتقاق تخلص وی پی برده و گوید که تخلص او از نام منوچهر بن قابوس و شمگیر مشتق شده است و این نکته درست است زیرا مسلم می شود و بعد خواهد آمد که منوچهری قسمت اعظم عمر خود را در مدحت امیر فلك المعالی منوچهر بن قابوس بن وشمگیر پنجمین پادشاه آل زیار ( ۴۰۳ - ۴۲۰ ) گذرانده است و تخلص خود را از نام او برداشته .

۱۰۴

#### ۵ - استادان او

میر محمد تقی کاشانی در تذکره خلاصه الافکار نوشته است که منوچهری شاگرد ابوالفرج سگری بوده و دولت شاه و لطفعلی بیك آذر و رضا قلی خان هدایت این قول را پیروی کرده اند . ابوالفرج سگری معروف به ابوالفرج سیمجوری تا جائی که بر ما معلومست از شعرای نیمه دوم قرن چهارم بوده و مدح امیر ابوعلی سیمجور و خاندان وی میکرده است و مینویسند که چون میان آل سیمجور و ناصرالدین سبکتکین جدال در افتاد ابوالفرج به دعوت ممدوحین خود آل ناصر را هجاهای شدید و تند گفت و چون ناصرالدین بر ابوعلی سیمجور دست یافت ابوالفرج را نیز بگرفت و میخواست او را عقاب کند که عنصری شاگرد ابوالفرج از استاد خود شفاعت کرد .

از این شاعر که در زمان خویش در اوج شهرت و اعتلاء بوده  
است جز این سه بیت دل انگیز اشعاری بما نرسیده :

عنقای مغرب است درین دیر خرمی  
خاص از برای محنت و رنج است آدمی

چندانکه گرد صورت عالم بر آمدم  
غم خواره آدم آمد و بیچاره آدمی

هر کس بقدر خویش گرفتار محنت است  
کس را ندادده اند برات مسلمی

و بعید نیست که منوچهری شاگرد وی بوده باشد چه ایام  
صباوت منوچهری قطعاً با اواخر عمر ابوالفرج در اواخر قرن  
چهارم مصادف بوده است ولی چیزی که در قبول این نکته  
ترنزل خاطر می آورد اینست که نشست ابو علی سیمجور و  
خاندان وی در هرات و خراسان بوده و البته ابوالفرج سکزی  
شاعر ماح ایشان نیز میبایست مقیم آن دیار باشد و منوچهری  
که در دامغان و گرگان اوایل عمر خود را گذرانده است  
چگونه میتواند در خدمت شاعری که در خراسان و هرات  
بوده است شاگردی کند ؟ بهمین جهت این گفته چندان بذهن  
نمی نشیند .

مؤلف مجمع الفصحای می نگارد : « اگرچه در فن شاعری  
شاگرد حکیم عنصری است اما در عذوبت بیان و طلاقت لسان  
از استادانش برتری است » اما ترجیح منوچهری بر عنصری  
چندان مسلم نیست و قابل بحث و نقد است که در این مقام  
سخن دراز شود و مقالاتی دیگر را درخور است و شاگردی

منوچهری نسبت به عنصری هم پذیرفتنی نیست و این اشتباه مؤلف مجمع الفصحا را از آنجا روی داده است که منوچهری در قصیده لغز شمع که بمدح عنصری است در بیت تخلص گفته است :

توهمی تابی و من بر تو همی خوانم به مهر  
هر شبی تاروز دیوان ابو القاسم حسن  
اوستاد اوستادان زمانه عنصری  
عنصرش بی عیب و دل بی غش و دینش بی فتن

واندکی دورتر پس از آنکه جمع کثیری از شعرای متقدم عرب و پارس را بصراحت یا باشاره و کنایه نام می برد میگوید :

گو فراز آیند و شعر اوستادم بشنوند  
تا غریزی روضه بینند و طبیعی نسترن

این چند شعر که در يك جا منوچهری به شمع گفته است که دیوان عنصری را تا صبح بر تو همی خوانم و در جایی او را « اوستاد اوستادان زمانه » و در جای دیگر « اوستادم » گفته است مؤلف مزبور را با اشتباه راهبر گشته و گمان برده است که عنصری فی الحقیقه اوستاد منوچهری در صناعت شعر بوده است و حال آنکه مقصود روشن و واضح از بیان من است و منوچهری در مقام خضوع و آنهم نسبت بشاعری که در دربار غزنویان مقدم و مرجع بر وی بوده است او را اوستاد خطاب کرده و نه اینکه واقماً آموزگار وی بوده باشد چه عنصری بطوریکه در شرح احوال او مبرهن است و محتاج به بینه نیست همیشه در غزنی ساکن بوده و منوچهری چنانکه بعد خواهد

آمد فقط در اواخر عمر بغزنی رفته است یعنی همان اوانی که این قصیده لغز شمع را سروده و مدح گفتن از عنصری و سیله رواج شاعری و پیشرفت و اعتبار وی بوده چنانکه همیشه شعرای تازه وارد شعرای مقدم را مدح و تمکین کرده اند و در بین ارباب هرصناعت متداول است که برآمدگان بدامن پیشینیان دست اندازند و از ایشان مدد خواهند و منوچهری در ایامی که جوان بوده و می‌بایست سخن آموزد خدمت عنصری را درک نکرده است و اقوی دلیل مغایرت تامی است که بین سبک منوچهری و شیوه عنصری در شعر است و کسی را که اندک بصیرتی در نقد شعر پارسی است مسلم است که بین شعر این دو تفاوت محسوس است و البته اگر منوچهری در شعر شاگرد عنصری میبود می‌بایست سبک وی را در سخن سرائی دنبال کند، نه آنکه اسلوب دیگر زده و شیوه ای تازه پیش گیرد.

۱۰۷

احصایه تلفن در ممالک اروپا .

ممالک	جمعیت	مشترکین تلفن
آلمان	۵۹۸۵۸۲۸۴ نفر	۱۳۷۶۹۱۵
انگلستان	۴۲۷۶۷۵۳۰	۷۶۰۷۰۲
فرانسه	۳۹۲۱۰۰۰۰	۳۰۹۵۷۲
سوئد	۵۵۲۲۴۰۳	۴۳۶۴۹۷
دانمارک	۴۲۱۶۰۰۰	۱۲۷۱۴۶